

انجام خدمات بشارتی آن هنگام که از دست دادن جان سود است

آرمان زندگی من و کلیسای من این است:

مأموریت ما این است که شور و اشتیاقی را در همگان بگسترانیم تا خدا را بالاتر از هر چیز دیگر قرار دهند و این موجب وجد و شادی امتها گردد.

این عبارت را به دلایل فراوانی دوست دارم. یکی از دلایلیش این است که می‌دانم چنین آرمانی با شکست مواجه نخواهد شد، زیرا که این یک وعده است. متی ۱۴:۲۴: «این بشارتِ ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتها شهادتی شود، آن‌گاه، انتها خواهد رسید» (امیدوارم بر این واقف باشید که واژه «امتها» به کشورها اشاره نمی‌کند، بلکه به قومهای هم‌زبان اشاره دارد). ما چه بسا کاملاً یقین داریم که انجیل تا آنجا به قلب هر یک از این افراد رخنه خواهد کرد که بر جمیع امتها یک شهادت باشد، شهادتی قابل درک، شهادتی که خود را تکثیر می‌سازد.

می‌خواهم به چند دلیل به شما بگویم که چرا چنین امری دور از انتظار نیست.

این وعده قطعی است

این وعده به چند دلیل قطعی است.

۱. عیسی هرگز دروغ نمی‌گوید. «آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.» این عیسی بود که متی ۱۴:۲۴ را عنوان کرد نه من.

پس آن مأموریتِ دسته‌جمعی به سرانجام خواهد رسید. آن مأموریت انجام خواهد شد و شما می‌توانید پیشقدم باشید و از پیروزی آن لذت ببرید یا می‌توانید شانه خالی کنید و زندگی خود را هدر دهید. شما فقط همین دو گزینه را دارید، زیرا گزینه دیگری وجود ندارد که مثلاً بگویید: «شاید بشود شانه خالی کرد و همچنان از پیروزی لذت برد.» خیر، این‌گونه نخواهد بود.

۲. برای جمعی از همین امتها، از قبل، فدیة پرداخت شده است. مکاشفه ۵:۹-۱۰: «مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهایش هستی، زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و گهته ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.» برای ایشان بها پرداخت شده و خدا بهایی را که پسرش پرداخته است نادیده نخواهد گرفت.

من ماجرای آن موراویان را بسیار دوست دارم. دو نفر از آنها در شمال آلمان سوار بر قایق شدند تا خودشان را برای همیشه به بردگی در منطقه کارائیب بفروشند. زمانی که قایق به لنگرگاه می‌رسد، دستها را برافراشته می‌گویند: «باشد که بزه به پاداش رنجهایش برسد.» منظور آنها این بود که مسیح از پیش بهای آن مردمان را پرداخته بود و حال ایشان می‌رفتند تا بدون هیچ‌گونه تبعیضی انجیل را بشارت دهند تا روح‌القدس آن مردمان را به نزد خود فرا خواند.

پس می‌دانم که این مأموریت نمی‌تواند ناتمام بماند، چرا که بدهی هر که در هر کجای دنیا قوم خدا به حساب می‌آید پرداخت شده است. آن گوسفندان گمشده، همان‌طور که عیسی ایشان را چنین نامید، در گوشه و کنار دنیا پراکنده‌اند و وقتی پدر از طریق موعظه انجیل ایشان را بخواند، به نزدش خواهند آمد.

۳. **جلال خدا در میان است.** در این خصوص، آیات بسیار زیادی وجود دارد که اکنون به یکی از آنها اشاره می‌کنم. رومیان ۸:۱۵-۹: «مسیح خادم ختنه گردید، به جهت راستی خدا، تا وعده‌های اجداد را ثابت [یا قطعی یا معتبر] گرداند و تا امتها خدا را تمجید نمایند به سبب رحمت او.» کل هدف و مقصود جسم پوشیدن عیسی این بود که با عیان نمودن رحمت خدا به امتها پدر را جلال دهد.

در این مأموریت عظیم، بحث جلال خدا در میان است. در سال ۱۹۸۳ در کلیسای تعمیدی بیت‌لحم، خدا به شکل حیرت‌آوری با من و یار صمیمی‌ام، تام استلر، که اکنون هفده سال از دوستی‌مان می‌گذرد، ملاقات نمود. نیمه‌شب بود و بی‌خوابی به سراغ تام آمده بود. پس بر روی کاناپه دراز کشیده بود و به سرودی از جان مایکل تالبوت گوش می‌سپرد. با شنیدن آن سرود، الهیاتی که به آن معتقد بودیم برایش به رویایی برای خدمات بشارتی تبدیل گشت (ما برای جلال خدا غیرت داشتیم، اما هنوز آن‌طور که باید خدمات بشارتی برایمان جا نیفتاده بود). سرود جان مایکل تالبوت در این باره بود که جهان از جلال خدا مملو خواهد بود، همان‌گونه که آبها دریا را مستور می‌سازند. با این رویا، اشک در چشمان تام حلقه زد و یک ساعت گریست. در همان زمان نیز خدا در دل من و نوتل گذاشته بود که از خود بپرسیم «چکار کنیم تا این کلیسا به سکوی پرتابی برای خدمات بشارتی تبدیل شود؟» همه‌چیز دست در دست هم داد تا در حیات کلیسای ما لحظه‌ای درخشان به وجود آید و همه اینها از شور و اشتیاق برای جلال خدا جاری گشت.

۴. **خدا حاکم است.** خدا حاکم است! رساله عبرانیان فصل ۶ فصلی بسیار دشوار است و این مبحث را مطرح می‌کند که آیا کسانی که می‌لغزند مسیحی هستند؟ در آیات ۱-۳، با عبارتی حیرت‌انگیز روبه‌رو می‌شویم (و این فقط بخش کوچکی از آیات بسیاری است که بر مبنای کتاب مقدس نشان می‌دهند چرا من پیرو آموزه‌های کالوین هستم!): «به سوی کمال، سبقت جویم و چیزهای گذشته را پشت سر گذاریم و این را به‌جا خواهیم آورد هرگاه خدا اجازت دهد.» وقتی این آیه را بررسی می‌کردیم، سکوتی باورنکردنی اعضای کلیسا را فرا گرفت، چرا که پیامد این بررسی چیزی جز این نبود: «منظورت این است که خدا اجازه نمی‌دهد ایمانداران به سوی کمال پیش روند؟»

خدا حاکم است! او در کلیسا و در میان امتها حاکم است! یکی از مواردی که به این حاکمیت شهادت می‌دهد مقاله‌ای است که در مجله «مسیحیت امروز» به چاپ رسید و ماجرای جیم البوت، نیت سینت، پیت فلمینگ، راجر یودریان، و اد مک‌کالی را بازگو نمود. استیو سینت در این مقاله به پدرش اشاره می‌کند که به وسیله نیزه به دست قبیلۀ «آکا ایندینز» در کشور اکوادور کشته شد. او می‌گوید در مورد دسیسه‌ای که برای مرگ آنها چیده شده بود به جزئیات تازه‌ای پی برده است. آن قبیلۀ مسوول این کشتار بودند، حال آنکه، نمی‌بایست چنین حادثه‌ای رخ می‌داد و به نظر می‌رسد امکان داشته که چنین حادثه‌ای رخ ندهد. در هر حال، آن حادثه به وقوع پیوست و او پس از پی بردن به آن دسیسه این مقاله را نوشته است.

می‌خواهم یک جمله از آن مقاله را بخوانم. مسلماً، این همان جمله‌ای است که مرا از جایم پراند. او می‌گوید:

با توجه به آنچه [رومیان منطقه] به یاد می‌آورند، بسیار بعید به نظر می‌رسید که اصلاً آن کشتار در منطقه پالم بیچ اتفاق افتد. مرگ آنها واقع‌های نابهنجار است که برایش توضیحی ندارم، جز اینکه بگویم دست خدا در کار بوده است.

«تنها توضیحی که درباره نیزه خوردن پدرم دارم این است که بگویم در آن واقعه دست خدا در کار بوده است.» آیا متوجه هستید این پسر چه می‌گوید؟ «خدا پدرم را کشت.» او چنین باور دارد و من نیز چنین باور دارم.

در کتاب مکاشفه ۱۱:۶، تصویری را می‌بینید که شهیدانی که خونشان به خاطر انجیل ریخته شده است به حضور تخت‌نشین ایستاده می‌گویند: «ای خداوند، تا به کی؟ تا به کی انتقام خون ما را نمی‌کشی؟» و پاسخ این است: «و به هر یکی از ایشان جامه‌ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد تمام شود.» خدا می‌فرماید: «آرام

گیرید تا آن تعدادی که من مقرر نموده‌ام کامل شود.» خدا شماری از شهیدان را مقرر نموده است و زمانی که تعداد آنها تکمیل گردد انتها خواهد رسید.

بها رنج و زحمت است

بها رنج و زحمت است و دشمنی با کلیسا در دنیای امروز نه فقط رو به کاهش نیست، بلکه این دشمنی به ویژه در میان کسانی که به انجیل محتاجند رو به افزایش است. این باور که کشورهایی وجود دارند که دسترسی به آنها محال است باوری نامربوط می‌باشد. این باور در کتاب مقدس ریشه ندارد و هیچ توجیهی برای آن نیست. برای پولس رسول که به هر شهری می‌رفت زندگی خود را در آن می‌نهاد چنین طرز فکری قابل درک نمی‌باشد. از این رو، شماری از شهیدان در حضور تخت‌نشین ایستاده‌اند.

و آمار نشان می‌دهد که پیش‌بینی چنین به شهادت رسیدن‌هایی دور از انتظار نیست. ما به تازگی یک‌شنبه‌ای را به کلیساهای در جفا اختصاص دادیم و بسیاری از شما نیز به همراه سازمان خدمات بشارت جهانی در آن حضور داشتید و همه شما در مورد کشورهایی چون سودان فیلمهایی را دیده و ماجراهایی را شنیدید که چگونه دولتمردان مسلمان به شکلی سازمان‌دهی شده مسیحیان را از جامعه طرد کرده و به مناطق خاصی فرستاده‌اند تا از گرسنگی تلف شوند و به این ترتیب حدود پانصد نفر را در یک روز به شهادت می‌رسانند.

من از این پرسش کسانی که برای خدمت در کلیسای ما مراجعه می‌کنند بسیار خسته شده‌ام. کلیسای ما در منطقه پرازدحام شهر مینیاپولیس قرار دارد. همه ما در مرکز شهر سکونت داریم، اما یکی از نخستین پرسشها این است: «آیا فرزندان امنیت خواهند داشت؟» و من می‌خواهم بگویم: «می‌شود دهمین سواتان این باشد نه اولین سوال؟» من واقعاً از شنیدن این جمله خسته شده‌ام. من از اولویتهای آمریکاییان خسته شده‌ام. چه کسی گفته وقتی خدا شما را می‌خواند، فرزندانتان در امان خواهند بود؟

«جوانان به همراه یک رویا» نام گروهی باغیرت و پر از شور و هیجان می‌باشد. اول سپتامبر این ایمیل به دستم رسید که در آن نوشته شده بود:

صد و پنجاه مرد قمه به دست محل سکونت این جوانان را در کشور هندوستان محاصره کردند. آن قمه به دستان به تحریک گروه‌های مذهبی برانگیخته شده بودند تا آنها را از شهر بیرون کنند. قمه به دستان بر خواسته خود پافشاری می‌کردند تا اینکه یک نفر در لحظه‌ای بسیار مهم به طرفداری از آن جوانان پیشنهادی داد و آنها تصمیم گرفتند سی روز به ایشان فرصت دهند تا منطقه را ترک نمایند. اما آن جوانان احساس می‌کردند نباید آنجا را ترک کنند، چرا که خدمتشان در آن منطقه مهم بود. در منطقه قبلی که مردمانش تا به حال پیغام انجیل را نشنیده بودند، ثمرات فراوانی به بار نشسته بود و حال زمینه برای ثمرات بیشتری فراهم بود. در گذشته نیز هرگاه میان گروه‌های مذهبی که رقیب یکدیگرند خشونت و درگیری به وجود آمده بود بسیاری جان خود را از دست داده بودند. خواهشمندیم برای آنها دعا کنید تا حکمت داشته باشند که چگونه عمل کنند.

این دقیقاً نقطه مقابل چیزی است که عمدتاً در کشور آمریکا از کسانی می‌شنوم که برای مثال می‌خواهند برای تعیین محل سکونتشان تصمیم بگیرند. من نمی‌شنوم که مردم بگویند: «نمی‌خواهم اینجا را ترک کنم، زیرا خوانده شده‌ام که اینجا باشم و اینجا همان جایی است که بیشترین نیاز در آن احساس می‌شود.» می‌توانم از شما خواهش کنم که در تغییر اولویتهای بشارت دادن آمریکاییان به من ببینید؟ به نظر می‌رسد این در تار و پود فرهنگ ما، که فرهنگی مصرف‌کننده است، تنیده شده که می‌خواهیم به سوی آسایش، به سوی امنیت، به سوی رفاه، به سوی ایمنی گام برداریم و از هر گونه فشار، سختی، و خطر دور باشیم. اما باید دقیقاً برعکس باشد! «هر که خواهد از عقب من آید صلیب خود را برداشته جان سپارد!»

من این را درک نمی‌کنم. این غوطه‌ور شدن در فرهنگ مصرف‌کننده و فرهنگ رفاه و آسایش به کلیسا نیز رخنه کرده است. چنین فرهنگی خدمات روحانی ناچیز و کلیساهایی به بار می‌آورد که باعث می‌شود یکدیگر را در کمال امنیت و رفاه و آسایش خدمت کنند و با احتیاط از این محله به آن محله بروند تا به همراه هم برای رستگاری مردم گام بردارند. ولی ما در چنین محله‌ای زندگی نخواهیم کرد و در آنجا باقی نخواهیم ماند، حتی اگر در آمریکا باشد، عربستان سعودی که جای خود دارد!

دو هفته پیش، در شهر آمستردام، برای یک گروه بشارتی صحبت می‌کردم که با غیرت و با شور و هیجان به خدمات بشارتی برون‌مرزی به رهبری گِرگ لی وینگ استون مشغولند. چه گروه برجسته‌ای! پانصد تن از کسانی که هر روز زندگی خود را در میان مسلمانان به خطر می‌اندازند روبه‌روی من نشستند. چه گروهی بهتر از آنها که بتوانم به صحبتشان گوش فرا دهم! در طی جلسه، وقتی ایمیلی به دستشان می‌رسید، آن را می‌خواندند و می‌گفتند: «لطفاً برای این شخص دعا کنید. دپروز، جلوی چشم فرزندان با سه ضربه چاقو در سینه‌اش زخمی شده و اکنون در بخش مراقبت‌های ویژه بستری است.» آنها می‌گفتند: «خدمت کردن در میان مسلمانان به این شکل است، برای او دعا باشیم.» و ما دعا می‌کردیم و روز بعد ایمیل دیگری می‌آمد و این مرتبه گزارش رسیده بود که شش برادر مسیحی در مراکش بازداشت شده‌اند «برایشان دعا کنیم» و برایشان دعا می‌کردیم. کل گردهمایی به همین ترتیب گذشت و آن مبشران در پایان گردهمایی آماده‌ی بازگشت به محل خدمتشان بودند.

آیا تصور می‌کنید قرار است وقتی به آمریکا باز می‌گردم همان آدم قبلی باشم؟ آیا فکر می‌کنید بازخواهم گشت و در مقابل اعضای کلیسایم می‌ایستم و می‌گویم: «بیا بیاید جلسات آرام و آسوده و امن و راحت و خوبی داشته باشیم؟» جلجتا منطقه‌ی بیلاقی شهر اورشلیم نیست. «لهدا عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم و به همراه او متحمل رنج و عذاب گردیم» (عبرانیان ۱۳:۱۳).

رنج و زحمات وسیله می‌باشند

اما، در بیان اینکه باید رنج و زحمات وجود داشته باشند و به شهادت رسیدن دور از انتظار نیست، هنوز به نکته‌ی اصلی درباره‌ی بهای به انجام رسیدن این مأموریت اشاره نکرده‌ام، چرا که رنج و زحمات فقط بها نیستند، بلکه وسیله‌اند. رنج و زحمات وسیله‌اند.

حال، آنچه در ذهنم می‌گذرد با شما در میان می‌گذارم: آیه‌ای را برایتان می‌خوانم که آیه‌ی بسیار مهمی می‌باشد. این آیه‌ی مورد نظر کولسیان ۲۴:۱ است. چند سال پیش بود که معنای این آیه به ناگه در ذهنم جرقه زد. به شما نشان خواهم داد که این مهم چگونه روی داد.

پولس می‌گوید: «الان، از زحمتهای خود شادی می‌کنم.» پولس فرد بسیار عجیبی بود. عبارت «در زحمتهای خود شادی می‌کنم» عبارتی ناهمسو با فرهنگ، ناهمسو با تفکر انسانی، و ناهمسو با باور آمریکاییان است. «در زحمتهای خود در راه شما شادی می‌کنم و نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم، برای بدن او [یعنی جمع برگزیدگان خدا].» این آستانه‌ی کفرگویی است. منظور پولس چیست که می‌گوید: در زحمات خدای عظیم و منجی ما، عیسی مسیح، «نقصها را به کمال می‌رسانم»؟

منظور او این نیست که به شایستگی و ارزش کفاره‌ی خون عیسی چیزی می‌افزاید. منظور پولس این نیست. پس منظورش چیست؟

من در برنامه‌ی رایانه‌ای مطالعه‌ی کتاب مقدس واژگان «به کمال رساندن» و «نقص» را به زبان یونانی جستجو کردم و فقط یک آیه‌ی دیگر در کتاب مقدس یافتم که این دو واژه را در کنار هم به کار برده است و آن آیه فیلیپیان ۳۰:۲ می‌باشد.

در رساله‌ی فیلیپیان موقعیت از این قرار است که اَپُفَرُدُثُس از سوی کلیسای فیلیپی، برای دیدار پولس، رهسپار روم می‌گردد. در این سفر، او زندگی خود را به خطر می‌اندازد و پولس برای این به خطر انداختن لب به تحسین او می‌گشاید و به اعضای کلیسای فیلیپی خاطرنشان

می‌سازد که چنین شخصی را با احترام بپذیرند، چرا که او از شدت بیماری در حال مرگ بود و گردنش را از مو باریک‌تر نمود تا خدمت اعضای کلیسا به پولس را به انجام رساند. حال، به آیه‌ای مهم و هم‌راستا با آنچه پولس بدان اشاره می‌کند توجه نمایید:

زیرا در کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند.

این تنها جایی است که آن دو واژه در کنار هم به کار رفته‌اند: «تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند.» من تفسیر رساله فیلیپیان به قلم وینسنت را که قدمتی صد ساله دارد گشودم و توضیح این آیه را مطالعه نمودم. به گمانم این تفسیر یکی از کامل‌ترین تفسیرهای کولسیان ۲۴:۱ است. وینسنت می‌گوید:

کمک مالی کلیسای فیلیپی به پولس هدیه‌ای از طرف کل کلیسا به حساب می‌آمد. این هدیه از روی محبتی ایثارگرانه تقدیم شده بود و آنچه کاستی به شمار می‌آمد این بود که کلیسا آن هدیه را شخصاً تقدیم نکرده بود. غیر ممکن بود که کل کلیسا به روم رود و این هدیه را تقدیم کند. پس پولس خدمت غیرتمندانه و سرشار از مهر و محبت اِپْفِرُدُتُس را به نشانه جبران این کاستی به حساب می‌آورد.

بنابراین، این تصویری از کلیسایی است که می‌خواهد با فرستادن پول به روم محبت خود را ابراز دارد، حال آنکه، قادر به چنین کاری نیست. جمعیتشان بسیار و مسافت طولانی است. پس می‌گویند: «اِپْفِرُدُتُس، تو نماینده ما باش و کاستی محبت ما را به کمال برسان. در محبت ما هیچ کم و کاستی وجود ندارد، جز اینکه قادر نیستیم محبتمان را به شکل حضوری ابراز داریم. تو این محبت را به پولس منتقل کن.»

و من تصور می‌کنم منظور کولسیان ۲۴:۱ نیز دقیقاً همین است. عیسی جان سپرد و برای مردمانی از همه امتها در سراسر جهان عذاب کشید. سپس دفن شد و طبق پیشگویی کتاب مقدس روز سوم از مردگان برخاست و به آسمان صعود نمود و از آنجا بر کل جهان سلطنت می‌نماید، اما کاری را بر جای گذاشته است که باید به انجام رسد.

درک پولس از مأموریت خود این است که در رنجهای عیسی چیزی کم است و این مبشران هستند که با حضور خود در کنار انسانهایی که مسیح برایشان جان داد محبتی را که مسیح ارزانی داشت به آنها ابراز دارند. پولس می‌گوید: «من این مهم را در رنجهایم به انجام می‌رسانم. من در رنجهای خود نقصهای زحمات مسیح را به کمال می‌رسانم.» این بدان معنا است که قصد مسیح این بود که با رنج و زحمت قومش در آن مأموریت عظیمی که به ایشان سپرد رنج صلیبش را به امتها نمایان سازد تا به این شکل آن مهم به انجام رسد. اگر در آن مأموریت عظیم سهیم هستید، در این رنج و زحمت نیز سهمی خواهید داشت.

حدود سه سال پیش، در حال کار بر روی کتاب «امتها شادی کنند» بودم و در دانشکده الهیات تثلیث در شهر دِرفیلد در ایالت ایلینوی خلوت کرده بودم، چرا که نمی‌خواستم کسی از حضور من در آنجا باخبر شود تا مبادا در کارم وقفه ایجاد گردد. همسر و فرزندانم در خانه بودند و من هجده ساعت در روز مشغول به کار بودم.

در همان حال، باخبر شدم که جی. اُسوالد سَندرز قرار است در تالار دانشکده سخنرانی کند. مردی هشتاد و نه‌ساله و بازنشسته ارتش و یکی از برجسته‌ترین رهبران خدمات بشارتی. پس با خود فکر کردم: «آیا بروم و خود را در جمع نشان دهم و خطر صحبت کردن با مردم را به جان بخرم و دعوت شام آنها را بپذیرم و کارم را متوقف کنم؟» دلم می‌خواست به سخنان او گوش دهم. پس، بدون اینکه کسی متوجه شود، در عقب سالن نشستم و به او گوش سپردم. آن مرد هشتاد و نه‌ساله آنجا ایستاده بود و من سرشار از تحسین و تمجید وی چقدر دلم می‌خواست اگر به آن سن برسم مانند وی باشم. سپس ماجرای را تعریف کرد که تجسم کولسیان ۲۴:۱ بود.

او ماجرای مبشری را تعریف نمود که از روستاهای مختلف هندوستان گذر می‌کرد و انجیل را بشارت می‌داد. او مردی ساده و بدون تحصیلات بود، اما با همه وجودش عیسی را دوست داشت و حاضر بود جانش را برای او بدهد. پس به روستایی رسید که از انجیل بی‌خبر

بودند. دیروقت بود و او بسیار خسته، با این حال، به روستا داخل شد و با صدای بلند انجیل را به جمعیتی که در میدان روستا حضور داشتند بشارت داد. اما او را ریشخند و تمسخر نمودند و از روستا بیرونش راندند. او بسیار خسته، در حالی که دیگر رمقی نداشت، با دلسردی تمام زیر درختی دراز کشید و به خواب رفت و مطمئن نبود که آیا دوباره بیدار خواهد شد؟ تنها چیزی که می‌دانست این بود که بعید نبود اهالی روستا کمر به قتلش ببندند.

دقیقاً، پس از تاریک شدن هوا، به ناگه از خواب بیدار شد و کل جمعیت روستا را دید که دورش حلقه زده و به او خیره گشته بودند. او که می‌دانست دیگر مرگش حتمی بود به لرزه می‌افتد. در همان حال، یکی از مردان درشت‌هیکل روستا می‌گوید: «ما آمدیم ببینیم تو چطور آدمی هستی و وقتی پاهای تاول‌زده‌ات را دیدیم فهمیدیم آدم مقدسی هستی. می‌خواهیم به ما بگویی که چرا برای صحبت با ما این همه راه را طی کرده‌ای و پاهایت تاول زده است؟» و چنین می‌شود که او انجیل را بدیشان بشارت می‌دهد و بنا به گفته جی. اُسوالد سَندرز کل اهالی روستا ایمان می‌آورند. وقتی پولس می‌گوید: «در رنجهای خود، نقصهای زحمات عیسی را به کمال می‌رسانم» منظورش همین است.

مایلم درباره جی. اُسوالد سَندرز به یک مورد دیگر نیز اشاره کنم. او در سن هشتاد و نه سالگی می‌گفت: «از سن هفتاد سالگی، هر سال، یک کتاب نوشته‌ام» یعنی هجده کتاب پس از هفتاد سالگی! در کلیسای من و در گوشه و کنار آمریکا مردمی هستند که در سن شصت و پنج سالگی خود را بازنشسته می‌کنند و در زمین گلف در شهر نوادا از دنیا می‌روند آن زمان که می‌بایست همچون رایموند لول زندگی خود را وقف خدمت در میان مسلمانان بنمایند.

رایموند لول، پژوهشگر قرن دوازدهم، که درباره مشرق‌زمین مطالعه می‌نمود و به خدمت بشارت در میان مسلمانان می‌پرداخت، پس از بازنشستگی به ایتالیا بازمی‌گردد و مدتی به تحقیق و بررسی زبانهای مشرق‌زمین مشغول می‌گردد. اما به تدریج از آن دست می‌کشد و از خود می‌پرسد: «من دارم چکار می‌کنم؟ قرار است اینجا در ایتالیا از دنیا بروم. چرا در الجزایر و آن سوی دریای مدیترانه زندگی‌ام به پایان نرسد؟» به این ترتیب، با آگاهی از اینکه بشارت علنی چه بهایی در پی خواهد داشت، در حالی که حدود هشتاد سال از سنش می‌گذشت، سوار بر قایق می‌شود و به آن سوی مدیترانه می‌رود. او مدتی در کلیساهای زیرزمینی مشغول به خدمت و تشویق ایمانداران می‌گردد، سپس تصمیم خود را عملی می‌سازد، چرا که فکر می‌کند این بهترین زمان است. پس برمی‌خیزد و موعظه می‌کند و به دست اهالی آنجا کشته می‌شود. عجب طریقی!

شما جماعت شصت‌ساله، گوش دهید! من پنجاه‌ساله هستم و چیزی نمانده به سن شما برسیم. اکنون، از سازمان بازنشستگی، نامه‌هایی به دستم می‌رسد که سعی دارند نام مرا در فهرست خود بگنجانند تا تخفیف ویژه بلیت قطار و هواپیما شامل حالم گردد. من هم تقریباً مثل شما هستم. پس اگر می‌گویم وقتی در سالمندی به شهادت برسید نه فقط چیزی را از دست نمی‌دهید بلکه برای پول بلیت تخفیف هم می‌گیرید، روی سختم با خودم هم می‌باشد (اعضای کلیسایم قبلاً این را شنیده‌اند و مرا محک می‌زنند که آیا روی حرفم ایستاده‌ام).

چرا باید فکر کنیم چهل یا پنجاه سال کار و فعالیت باید به این معنا باشد که پیش از رفتن به حضور پادشاه پانزده سال آخر را باید به سیر و سیاحت بگذرانیم؟ من این را درک نمی‌کنم. این دروغی است که آمریکاییان باورش کرده‌اند. در سن شصت و پنج سالگی می‌توانیم قوی باشیم، همان‌طور که در سن هفتاد سالگی می‌توانیم قوی باشیم. اکنون، هفتاد و هفت سال از سن پدرم می‌گذرد. به یاد دارم وقتی مادرم در سانه راندگی اتوبوسی در اسراییل کشته شد، پدرم نیز نزدیک بود جان خود را در همین تصادف از دست بدهد و من ده روز بعد، داخل آمبولانس، پیکر مادرم و بدن زخمی پدرم را در راه بازگشت به خانه، از آتلانتا تا گرین ویل، همراهی می‌کردم. پدرم در تمام طول راه با زخمهایی کاملاً باز دراز کشیده بود، چرا که زخمهایش آن قدر عمیق بودند که نمی‌توانستند بخیه شوند. در آن حال، بی‌وقفه می‌گفت: «خدا می‌بایست هدفی برایم داشته باشد. خدا می‌بایست هدفی برایم داشته باشد!»

حال، پس از بیست و دو سال، همه زندگی پدرم در خدمت روحانی خلاصه می‌شود! او امروز در سن هفتاد و هفت سالگی، بیش از هر زمان دیگری، امتهای را خدمت می‌کند. او که ساکن شهر ایزلی در ایالت کارولینای جنوبی است درسهایی را از کتاب مقدس آماده نموده است که شامل نوارهای صوتی نیز می‌باشد. اکنون شصت ملیت از این درسها بهره می‌گیرند و هر سال حدود ده هزار نفر به عیسی ایمان می‌آورند، زیرا خدا جان پدرم را حفظ نمود و کاری کرد که بازنشستگی را باور نداشته باشد.

پاداش خشنودکننده است

اکنون، به آخرین نکته می‌رسیم: شما به چه طریقی این‌گونه محبت خواهید داشت؟ سرچشمه این محبت کجا است؟ آیا برای چنین محبتی آماده هستید؟ آیا گمان می‌کنید خودتان به تنهایی قادر به تاب آوردن در این خدمت می‌باشید؟

تاریخچه خدمات بشارت مسیحی به قلم استیفان نیل را مطالعه کنید. او در صفحه ۱۶۱ توضیح می‌دهد که وقتی در قرن پانزده میلادی بشارت انجیل به ژاپن رسید چه روی داد. امپراتور ژاپن رخنه ایمان مسیحی را تهدیدی برای قلمروی مذهبی‌شان به حساب می‌آورد و از این‌رو بر آن شد که بدان ایمان خاتمه بخشد و با خشونت و بی‌رحمی تمام و به شکلی باورنکردنی به آن خاتمه بخشید! این پایانی برای کلیسا در ژاپن بود و من شک ندارم این‌همه سختی و دشواری که جامعه امروز ژاپن با آن روبه‌رو است، عمدتاً، نتیجه پیروزی عظیم شری (اما کوتاه‌مدت) در اوایل قرن شانزده میلادی است.

بیست و هفت نفر از اعضای فرقه عیسویان، پانزده راهب، و پنج رهبر دینی موفق شدند از حکم تبعیدی که در انتظارشان بود خلاصی یابند. تا آوریل سال ۱۶۱۷، هیچ‌یک از اروپاییان به شهادت نرسیده بودند. پس از آن، یک عیسوی و یک پیرو آموزه‌های فرانسیس، در شهر أمورا، گردن زده شدند و کمی بعد باز هم در همان منطقه یکی از اعضای فرقه دومینیکن و یک پیرو آموزه‌های آگوستین گردن زده شدند. هر گونه ظلم و ستم به شکلی اسفناک بر قربانیانی که در جفا بودند روا داشته می‌شد و مصلوب کردن شیوه‌ای بود که معمولاً در مورد مسیحیان ژاپنی به کار می‌رفت. در یک زمان دیگر، هفتاد مسیحی را در شهر یدو و در محلی که عمق آب کم بود وارونه مصلوب کردند و زمانی که به خاطر جزر و مد سطح آب بالا آمد همگی خفه شدند.

وقتی سه روز پیش این مطلب را خواندم گریه امانم نداد، چرا که به خوبی می‌توانستم صدای قلپ‌قلپ آب را تصور کنم، در حالی که همسران یک سمت و فرزند شانزده‌ساله‌تان سمت دیگر ایستاده است.

آیا آماده هستید؟ آیا فکر می‌کنید از چنین قوتی درونی برخوردارید؟ خیر، برخوردار نیستید. هیچ‌کس به هیچ عنوان چنین ویژگی و قوتی در خود ندارد. این قوت را از کجا به دست می‌آورید؟ می‌خواهم پیغامم را با اشاره به این مطلب خاتمه بخشم.

شما با ایمان به وعده‌های خدا می‌توانید از این قدرت بهره‌مند شوید. رساله عبرانیان ۳۲:۱۰-۳۴ آیات مورد علاقه من هستند و به این اشاره دارند که برای این‌گونه زیستن باید از کجا قوت بگیرید.

ایام سلف را به یاد آورید که بعد از آنکه منور گردیدید متحمل مجاهده‌ای عظیم از دردها شدید، چه از اینکه از دشنامها و زحمات تماشای مردم می‌شدید و چه از آنکه شریک با کسانی می‌بودید که در چنین چیزها به سر می‌بردند.

بگذارید همین جا مکث کنم و موقعیت را برایتان تشریح نمایم. کلیسای اولیه از همان روزهای نخست با جفا و سختی روبه‌رو گشت. برخی از ایمانداران، آشکارا و بدون مقدمه، متحمل رنج و سختی گشتند و این موجب شد تا جمعی دیگر از ایمانداران با ایشان همدردی کنند. در آیه بعدی شاهد هستید که شماری از ایمانداران زندانی گشتند و شماری از ایمانداران به دیدار آنها رفتند. پس آنها مجبور بودند تصمیم بگیرند. چه بسا که آن زندانیان برای تأمین آب و غذا و سایر نیازهای جسمانی‌شان به یاری دیگران احتیاج داشتند و این یاری بدان معنا بود

که همگان متوجه می‌شدند که دوستان و همسایگان ایمانداران در بند با ایشان هم‌عقیده می‌بودند. این کاری بس خطرناک بود، چرا که آن زندانیان به خاطر ایمان مسیحی‌شان زندانی گشته بودند. از این‌رو، آن ایمانداران چند ساعتی را در کلیسای زیرزمینی گرد هم آمدند و از خود پرسیدند که باید چه کنند؟ یکی از آنها گفت: «مزمور ۳:۶۳ می‌فرماید: «رحمت خداوند از حیات نیکوتر است.» رحمت از حیات نیکوتر است. پس برویم.»

و اگر مارتین لوتر آنجا می‌بود می‌گفت:

قوم و خویشم

همه دار و ندارم

زندگی این جهانم

بدن و پیکر و جانم

همه را هم بنهم

آنچه ماند برجا

آنچه ماند مانا

راستی و حقیقت است

راستی و حقیقت خدایی که

ملکوتش جاودان

تا ابد پایدار است.

پس برویم!

و آنها نیز دقیقاً همین کار را کردند. حال، بقیه آیه را بخوانیم. آیه ۳۴: «با اسیران نیز همدرد می‌بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی می‌پذیرفتید.»

و ماجرا از این قرار است، ماجرای که تصورش چندان هم دشوار نیست. من دقیقاً از همه جزئیات باخبر نیستم، اما نتیجه این شد: ایشان با زندانیان همدردی نمودند و این بدان معنا بود که به یاری ایشان شتافتند و توده مردم اموال ایشان و خانه و اراجه و اسب و قاطر و ابزار و وسایل نجاری و صندلی و هر چیز دیگر را به آتش کشیدند و شاید هم مردمی قمه به دست آنها را به غارت بردند یا به خیابان ریختند و هنگامی که آن ایمانداران بازگشتند و آنچه روی داده بود را نظاره‌گر شدند وجد و شادی نمودند.

حال، اگر شما از چنین روحیه‌ای برخوردار نیستید، یعنی وقتی به کسی خدمت می‌کنید و او رایانه شما را می‌شکند و یا وقتی به محله‌های پرازدحام شهر می‌روید تا در آنجا خدمت کنید و شیشه ماشینتان را می‌شکنند، رادیو را می‌برند، یا چرخهای ماشین را پنچر می‌کنند، اگر از چنین روحیه‌ای برخوردار نیستید که آنچه رخ داده را با شادی بپذیرید، برای به شهادت رسیدن نیز گزینه خوبی به حساب نمی‌آید. پس

سوال اینجا است: «چگونه می‌توانید از چنین روحیه‌ای برخوردار شوید؟» من می‌خواهم چنین باشم و به همین دلیل است که این آیه را دوست دارم! من می‌خواهم چنین شخصی باشم.

و البته هیچ ادعایی ندارم که مظهر کاملی از این تصویر باشم، اما می‌خواهم چنین باشم تا آن هنگام که پاره سنگی با پنجره آشپزخانه‌ام برخورد می‌کند، چنان که در دو ماه گذشته دو بار چنین اتفاقی روی داد و شیشه‌ها را شکاند و همسر و فرزندانم خود را بر زمین انداختند تا در امان بمانند، چرا که نمی‌دانستند آن پاره‌سنگ گلوله است یا نارنجک، در این زمانها، می‌خواهم قادر باشم که بگویم: «عجب محله خوبی!» درست در همین مناطق است که باید ماند و خدمت کرد. آن پنج نوجوان را می‌بینید که با ماشین عبور کردند؟ آنها به عیسی احتیاج دارند. اگر از این محله بروم، چه کسی درباره عیسی با آنها صحبت کند؟

وقتی پسر کوچکتان را از دوچرخه هل می‌دهند و سوار بر آن می‌شوند و فرار می‌کنند، می‌خواهم این توانایی را داشته باشم که از زمین بلندش کنم و در حالی که گریه می‌کند به او بگویم: «بارنابا! این را مثل خدمت بشارتی به حساب بیاور. گویی که می‌خواهی برای رفتن به خدمت بشارتی آماده شوی. این عالی است!»

دو سال پیش، در شهر پنساکولا در ایالت فلوریدا، پیغامی را از کولسیان ۲۴:۱ موعظه می‌کردم و پسر شانزده‌ساله‌ام، آبراهام، نیز همراهم بود و او نیز بیشتر آنچه که امروز بدان اشاره می‌کنم یعنی این وظیفه سنگین رنج و سختی را در آنجا شنید. سپس سوار ماشین شدیم. در راه بازگشت به خانه، همسر از آبراهام پرسید: «خب فکر می‌کنی خدا در این پیغام چگونه عمل کرد؟» و آبراهام گفت: «می‌خواهم بلیتی یک طرفه بخرم و به طاقت‌فرساترین کشور دنیا بروم.» همه حرفش همین بود و من از خوشحالی کم مانده بودم از جا بیروم و سرم را به سقف ماشین بکوبانم. وای! بهتر از این نمی‌شود! خداوند، برای آبراهام و کاری که در زندگی‌اش به عمل می‌آورد ممنونم.

من هنوز به نکته اصلی این آیه نرسیده‌ام. آن ایمانداران چگونه می‌توانستند شادی کنند، حال آنکه اموالشان به تاراج رفته و زندگی‌شان در خطر بود؟ اکنون، متوجه می‌شویم: «چون دانستید که خود شما را در آسمان مال نیکوتر و باقی است.» این چیزی است که من آن را ایمان به فیض آینده می‌نامم.

اگر مسیحی هستید، خدا وعده‌های شگفت‌انگیزی به شما می‌دهد که در وصف نمی‌گنجند: «تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود.» بنابراین، ما با دلیری تمام می‌گوییم: خداوند مددکننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می‌کند؟ (عبرانیان ۱۳:۵-۶). البته در واقع انسانها می‌توانند شما را بکشند، اما این شکست نیست، چرا که می‌دانید رومیان ۸:۳۶-۳۹ چه می‌فرماید:

تمام روز، مثل گوسفندان ذبحی شمرده می‌شویم . . . زیرا یقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگری قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.

بنابراین، در نهایت، هیچ چیز نمی‌تواند به شما آسیب رساند. به یاد می‌آوردید که عیسی در انجیل لوقا ۱۲:۲۱-۱۹ چه می‌فرماید؟ «شما را به زندانها خواهند سپرد . . . و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید . . . و لکن مویی از سر شما گم نخواهد شد.» این همان کلام رومیان فصل ۸ است. همه چیز، حتی مرگ، برای خیریت شما در کار است. وقتی می‌میرید، هلاک نمی‌شوید. مردن سود است.

انجام خدمات بشارتی آن هنگام که از دست دادن جان سود است عالی‌ترین زندگی در این دنیا است.

بنابراین، دعایم این است که بیایید و امنیت و رفاه و آسایش و آرامشگاه و عقب‌نشینی و پوچی را که فرهنگ آمریکایی به آن بها می‌دهد پشت سر بگذارید. آنها را پشت سر گذارید و به این جنبش شگفت‌انگیز و قدرتمند بپیوندید. در سراسر دنیا، از جمله کره جنوبی، دانشجویانی هستند که حاضرند برای مسیح بایستند و زندگی‌شان را برای او بنهند. دعوتان می‌کنم شما نیز به آنها بپیوندید.

جان پای‌پر

www.MahfeleEnjil.com